

## اولویت اول

### نوشته جین.م. متسون

شخصیت ها	ابزار صحنه	قطعات صحنه	جلوه های صوتی
ملوین کاسپر زندانی	کتاب آشپزی	میز با قابلمه و قاشق	صدای جاروبرقی
آشپز	چند جعبه	سید به همراه ۲ سطل	
نگهبان	شیشه حیوانات	کمد	
مگ کلان - سرپرست بند	جاروبرقی	میز کار	
سرپرست تدارکات	قوطی رنگ و قلم مو	پیشخوان	
پارکر	کاغذ	اتاق شورا	
ستوان لی	کتاب	میز معمولی	
نقاش - زندانی		اتاق انتظار	
صدای بلندگو		نیمکت	
صدای راوی			

**این نمایش در نتیجه همکاری ساکنان زندان ایالتی مونرو و به سفارش بنیاد مطالعات علوم انسانی واشنگتن نوشته شده است. این نمایش شامل ۶ صحنه و ۵ چیدمان ساده به شرح زیر است: آشپزخانه، دفتر، واحد نگهبانی، اتاق شورا/ اتاق انتظار و کتابخانه.**

### **موسیقی آغازین:**

راوی: بر روی تپه های مرتفع واشنگتن، دیوارهای محکم زندان ایالتی مونرو، سر به آسمان کشیده اند. امروز روز دوم اقامت ملوین کاسپر، زندانی جدید اینجاست که قرار است در آشپزخانه کار کند. بله، همین کسی که در حال مرتب کردن گوجه فرنگی هاست.

صحنه اول: آشپزخانه زندان. در جلوی صحنه در سمت راست، یک میز قرار دارد که روی آن یک قابلمه و یک قاشق دیده می شود. در عقب صحنه یک کمد وجود دارد و در سمت چپ هم دو سطل و یک سبد بزرگ به چشم می خورد.

(کاسپر مشغول گذاشتن گوجه فرنگی ها از سبد به داخل سطل هاست. آشپز با کتابی در دست از سمت راست وارد می شود).

آشپز: هنوز کار گوجه فرنگی ها تموم نشده!

کاسپر: داره تموم میشه.

آشپز: فعلاً بذارش کنار. میخوام الان مایه اسپاگتی رو آماده کنی. (کاسپر به سمت میز می رود). اینهم دستور درست کردنش. (کتاب را روی میز می گذارد و آنرا باز می کند). هر چی بخوای توی این کمدها هست. (کاسپر نگاه می کند) حالا مشغول شو! (از سمت راست صحنه خارج می شود).

کاسپر: (نگاهی به کتاب آشپزی می اندازد و سپس به کمد خیره می شود. به دقت کتاب را نگاه می کند). ای بابا، مایه اسپاگتی که دیگه دستور لازم نداره! (کتاب را به سرعت می بندد. سپس به طرف کمد می رود و مواد مختلفی را داخل قابلمه می ریزد. محتویات هر شیشه را نگاه می کند، سپس سرش را تکان می دهد و مخلوط روی میز را هم می زند).

آشپز: (از سمت راست وارد می شود). همه چیز رو اضافه کردی؟

کاسپر: بله.

آشپز: (آنرا می چشد. به کاسپر نگاه می کند). هی، این که مزه نداره! (دوباره می چشد) فاجعه است!

کاسپر: مگه همیشه این طور نیست؟

آشپز: همین برای شورش توی زندان کافیه.

کاسپر: من مواد رو همون طور که بهم گفتین ریختم.

آشپز: بین جوون، تو دیروز هم سوپ سبزی و لوبیا رو خراب کردی. من دیگه حوصله آدم خرابکاری مثل تو رو ندارم. باید در مورد انتقال با مک کلان حرف بزنم.

کاسپر: من هر کاری که تو گفتی، کردم.

آشپز: برو بیرون جوون. همین الان!

کاسپر: باشه، خداحافظ.

(کاسپر به آهستگی از سمت چپ خارج می شود، در حالی که آشپز را در حال واریسی قابلمه و تکان دادن سرش تماشا می کند. آشپز از سمت راست خارج می شود).

موسیقی انتقالی:

راوی: طولی نکشید که کاسپر به دفتر آقای مک کلان، سرپرست بند احضار شد.

صحنه دوم: دفتر مک کلان. در وسط سمت راست صحنه یک میز کار وجود دارد).

مک کلان: بچه های آشپز خونه می گن که تو اونجا مشکل ساز بودی.

کاسپر: اونها این طور میگن.

مک کلان: طبق آخرین گزارشها، آشپز به تو لیست موادی رو داده بوده و قرار بوده به مقدار درست استفاده کنی و مایه اسپاگتی رو آماده کنی. درسته؟

کاسپر: بله. من هم همین کار رو کردم.

مک کلان: ولی طبق گزارش، تو غذا رو خراب کردی. مشکل چی بود؟

کاسپر: آشپز همیشه از من ایراد می گرفت و همه چیز رو به هم می ریخت. این آشپز یه پرسنل رسمیه، رسمیه ها هم همیشه به ما گیر میدن. اونهم به من گیر داده.

مک کلان: منظورت اینه که با تو مشکل شخصی داره؟

کاسپر: بله. بله. در ضمن باید بگم که این آدم بیشتر مخلوط کننده سیمانها تا آشپز. هرّ و از برّ تشخیص نمیده.

مک کلان: هووووم. خوب ما باید کارهایی پیدا کنیم که با توانایی های آدم های اینجا سازگار باشه، کاسپر. (به گزارشها نگاه می کند). بخش نگهداری و تدارکات، یک نیروی کمکی لازم داره. فکر می کنی بتونی اونجا کار کنی؟

کاسپر: بله، حتماً. کاری نداره.

مک کلان: اونجا یه سرپرست داره که کار باهانش راحت. ساعت ۸ فردا اونجا خودت رو معرفی کن. (کاسپر از سمت چپ صحنه خارج می شود. مک کلان رفتن او را تماشا می کند و از سمت راست خارج می شود).

موسیقی انتقالی:

صحنه سوم: بخش نگهداری و تدارکات. پیشخوانی در سمت چپ صحنه است.

(سرپرست با چند کاغذ در دست از سمت راست وارد می شود و پشت پیشخوان می رود. کاسپر با جعبه ای از سمت راست وارد می شود).

کاسپر: میشه بگی لیست نیاز لباسشویی چیه؟

سرپرست: (به لیست نگاه می کند). ۲ جعبه صابون، یک سفید کننده و یه ظرف روغن.

کاسپر: الان میارم. (به طرف چپ صحنه می رود).

سرپرست: راستی، موکتهای دفتر مدیران باید تمیز بشن. این رو هم برو انجام بده.

کاسپر: آه، باشه.

سرپرست: جاروبرقی تو انباره. میدونی که کجاست. راستی، بلدی خودت باهانش کار کنی؟

کاسپر: آره، کاری نداره (از سمت چپ خارج می شود).

نگهبان: (از سمت راست وارد می شود). من از بند اصلی میام. دیروز یه لیست بلند بالای سفارش به شما تحویل دادیم. ولی چیزی رو که می خواستیم نگرفتیم.

سرپرست: یعنی چی «چیزی رو که می خواستیم نگرفتیم»؟ یادمه یه بار بزرگ براتون فرستادیم.

نگهبان: آره، یه بار بزرگ رسید، منتها تقاضای کاغذ توالت قهوه ای کرده بودیم، ولی کاغذ توالت سفید فرستادین.

سرپرست: خوب، این جور اتفاقها می افته.

نگهبان: ما دو بسته صابون و ده بسته دستمال توالت سفارش دادیم، ولی دو بسته دستمال توالت و ده تا صابون رسید.

سرپرست: این که دیگه...

نگهبان: و در مورد مسواکها...

سرپرست: مشکل مسواکها چی بود؟

نگهبان: دلم نمی خواد گله کنم، ولی کسی نمی تونه با اون برس هایی که شما فرستادین دندونهایش رو مسواک کند.

سرپرست: خیلی متاسفم. باید ببینم چی شده. همین الان پیگیری می کنم.

نگهبان: متشکرم. (از سمت راست خارج می شود).

(سرپرست به کاغذهایش نگاه می کند. ناگهان صدای بلند تق تق و فوران و کوبیدن جسمی به اطراف به گوش می رسد. کاسپر وارد صحنه می شود، در حالی که جاروبرقی در دست او به شدت تکان می خورد).

سرپرست: (با تعجب) چه خبره؟ چی شده (از پشت پیشخوان بیرون می رود و آنرا خاموش می کند). چی شده؟

کاسپر: یه دفعه قاطی کرد. آخه این چه وسایلی نه که شما دارین؟ من نمی تونم با این کار کنم.

سرپرست: اشکالی نداره. میگم نیک بیاد ببینه چشمه. قبلاً این طور نشده بود. هر روز یه خبری میشه! (پشت پیشخوان می رود). خوب کاسپر، مثل اینکه سفارش های دیروز بند رو تو تحویل داده بودی.

کاسپر: بله.

سرپرست: همین الان اومدن و شکایت کردن. مثل اینکه همه چیز رو قاطی پاطی داده بودی.

کاسپر: از کجا معلوم؟

سرپرست: این اولین باری نیست که همه چیز به هم می ریزه. کاسپر، مثل اینکه حواست رو سر کار جمع نمی کنی.

کاسپر: اینجا حواس آدم خیلی پرت میشه.

سرپرست: شاید. ولی ما به کسی احتیاج داریم که بتونه با همه این شلوغی ها، کارش رو درست انجام بده. فکر نکنم تو برای این کار درست شده باشی، کاسپر.

کاسپر: یه لحظه صبر کن. این منصفانه نیست. من تمام روز دارم این جعبه ها را با کلی زحمت جابه جا می کنم.

سرپرست: مسئولیت چیزی که از اینجا میره بیرون با منه، من هم به کسی احتیاج دارم که حواسش کاملاً جمع باشه. تو کارگر خوبی هستی، ولی نمی تونی حواست رو به «جزئیات» جمع کنی.

کاسپر: ولی من از اینجا خوشم میاد.

سرپرست: ما هم از تو خوشمون میاد کاسپر، ولی من باید واقع بین باشم.

کاسپر: این تبعیضه!

سرپرست: مک کلان میتونه تو رو بفرسته جایی که بهت بیشتر احتیاج داشته باشن. الان بهش تلفن می زنم.

(کاسپر از سمت راست خارج می شود. در راه غر غر می کند «قدر کارگر خوب رو هیچ کس نمی دونه» و جملاتی از این دست).

سرپرست: (بالای سر جاروبرقی می رود و آنرا نگاه می کند). تا حالا با این مشکلی نداشتیم. نمی دونم چی شد؟ (از سمت چپ صحنه خارج می شود).

موسیقی انتقالی

صحنه چهارم: دفتر مک کلان

(مک کلان و کاسپر از سمت چپ صحنه وارد می شوند. مک کلان پشت میز می نشیند).

مک کلان: سرپرست بخش گزارش داده که تو حواست رو به کار جمع نمی کنی. گفته همه سفارش های رو قاطی کردی.

کاسپر: بله. مثل اینکه حواسم پرته. زندگی تو اینجا خیلی سخته. دلم برای زن و بچه ام تنگ شده.

مک کلان: (گزارش را می خواند) جاروبرقی رو هم خراب کردی.

کاسپر: این وسایل کهنه همیشه خراب میشن. با این آشغالها که همیشه کار کرد.

مک کلان: با دستگاه پولیش هم حاضر نشدی کار کنی.

کاسپر: من به واکس حساسیت دارم. همیشه حالم بد می شده.

مک کلان: مثل اینکه به خیلی چیزها حساسیت داری!

کاسپر: خوب این کارها خیلی خسته کننده است. جمع کردن کاغذ توالت و سفید کننده از این طرف و اون طرف خیلی تفریح لذت بخشی نیست.

مک کلان: آها! شغل من هم این نیست که تو رو سرگرم کنم.

کاسپر: بله.

مک کلان: با چند تا کلاس چطوری؟

کاسپر: مدرسه؟ نه. نه. معلم ها نمی تونن چیزی به من یاد بدن.

مک کلان: کاسپر، من وظیفه دارم که تا وقتی که تو اینجا هستی، تو رو مشغول یک فعالیت مفید بکنم.

کاسپر: بین اینها شانس آوردن که من اومدم اینجا.

مک کلان: من هم فکر می کنم که تو عرضه اش رو داری. ولی هر کس باید کار خودش رو انجام بده.

کاسپر: راستی، من می تونم آواز بخونم. میخوای سر میز شام آواز بخونم؟

مک کلان: بگذار ببینم چکار میتونم بکنم. فعلاً می فرستمت بری تو چاپخونه کار کنی.

کاسپر: آره. جای من اونجاست. (بیرون می روند).

موسیقی انتقالی

صحنه پنجم: اتاق کنفرانس. در اتاق در وسط صحنه است که اتاق را با میز وسطش از اتاق انتظار که نیمکتی در آن قرار دارد جدا می کند. تابلوی «اتاق کنفرانس» بالای در دیده می شود.

صدای بلندگو: قابل توجه آقای پارکر، سرگرد لی، و آقای مک کلان، جلسه شما در اتاق کنفرانس شماره ۶ برگزار می شود.

(نقاشی از سمت چپ با قوطی رنگ در دست وارد اتاق انتظار می شود و نیمکت را رنگ می کند. سپس تابلوی «رنگی نشوید» را به دیوار نصب می کند).

نقاش: این نیمکت ها رو باید قرمز می کردن، به اینجا روح می داد. (از سمت چپ خارج می شود) (پارکر، سرگرد لی و مک کلان از سمت چپ با کاغذهایی در دستانشان وارد می شوند. به سمت اتاق کنفرانس می روند و دور میز می نشینند).

پارکر: از اونجایی که خیلی کار داریم، بهتره بلافاصله شروع کنیم. ملوین کاسپر- من تا حالا اونو ندیدم، ولی کلی گزارش در موردش اومده. (به کاغذهایش نگاه می کند). از هر کاری که بهش دادن اخراج شده. ظاهراً تو هیچ کاری همکاری نمی کرده.

مک کلان: ولی اون هیچ تخلف ویژه ای نکرده. فقط خرابکاری کرده.

پارکر: عجب حرفهایی می زنی! افتضاح کتابچه امنیت ملی رو یادت رفته؟ یکی از پر درآمدترین کارهای پیشنهادی به چاپخونه که خیلی هم فوری بود، ولی با دو هفته تاخیر چاپ شد.

مک کلان: خوب، من...

پارکر: تمام حروف چینی ها بهم ریخته بود و ستون ها به هم نمی خورد. صفحات همه سر و ته شده بودن. طبق متن کتابچه، مادرها باید به کمیسیون انرژی می رفتن و لوله کش ها باید از حقوق حیوانات دفاع می کردند! تا وقتی که کاسپر نیومده بود هیچ کدوم از این مشکلات رو نداشتیم.

لی: ظاهراً بسیار بی مسئولیته.

مک کلان: نه، این طور نیست، من باهانش کار کردم. اون دوست داره کار کنه و استعداد هم داره، ولی نمی تونه از عهده کار بر بیاد.

لی: این که مسلمه. شاید بهتر باشه یه مدتی بره سلول انفرادی.

مک کلان: ولی اون باهوشه، منتها نمی دونم چرا حالت تدافعی داره.

لی: من این جور آدمها رو می شناسم. دلسوزی برای این آدمها وقت تلف کردنه.

مک کلان: من مطمئنم که همیشه هنوز به تلاش دیگه براش کرد.

پارکر: باشه. باهانش حرف می زنیم.

مک کلان: (به سمت تلفن می رود و اعلام می کند). ملوین کاسپر به اتاق کنفرانس ها. (به سر میز بر می گردد. کاسپر وارد اتاق انتظار می شود. در می زند و وارد اتاق کنفرانس می شود و جلوی هیات بررسی می ایستد). این هم ملوین کاسپر. کاسپر، آقای لی و آقای پارکر (احوالپرسی می کنند).

پارکر: اوضاع چطوره کاسپر؟

کاسپر: خوب، من هنوز اینجام.

پارکر: کارت چطور پیش میره؟

کاسپر: هنوز جایی که راحت باشه پیدا نکردم. ولی مطمئنم که بالاخره پیدا میشه.

لی: چطوره درباره کارهایی که تا بحال کردی برامون حرف بزنی. (می خواهد از شر این مشکل خلاص شود).

کاسپر: خوب، فکر کنم همه چیز تو این گزارشها هست. نمی دونم چرا اینطور شد. تقصیر من نبود. من سعی کردم کارم رو خوب انجام بدم.

پارکر: یعنی همه چیز تصادفی بوده؟

کاسپر: چی بگم!

مک کلان: اگر توضیح دیگه ای نداری توی اتاق انتظار منتظر باش تا ما با هم صحبت کنیم. دوباره صدات می کنیم.  
(کاسپر وارد اتاق انتظار می شود و روی نیمکت تازه رنگ شده می نشیند. نقاش با سطل رنگش وارد می شود).  
نقاش: آهای! داری چیکار می کنی، احمق؟ پاشو بابا! آدم پدرش در بیاد تا اینجا رو رنگ کند، اونوقت یه عوضی...

کاسپر: هی! چه خبرته؟

(اعضای شورا از جایشان برخاسته اند و به اتاق انتظار نگاه می کنند تا ببینند چه شده است).

نقاش: میگه «چه خبرته». من کلی روی این نیمکت کار کردم، اونوقت این ابله اومده و نشسته روش (به کاسپر نگاه می کند. کاسپر بلند می شود، می چرخد، و به نیمکت نگاه می کند. پشت او رنگی شده است). تو چته؟ نمی تونی بخونی؟

(سکوت. همه متوجه حقیقت امر می شوند. اعضای شورا به هم نگاه می کنند).

پارکر: جورج، تو بازم می تونی اینجا رو رنگ کنی. کارت خوب بود. متشکرم. بیا تو، کاسپر. (نقاش خارج می شود. کاسپر وارد اتاق کنفرانس می شود. اعضای شورا دوباره دور میز می نشینند).

مک کلان: خوب کاسپر، من فکر می کنم که دلیل اصلی مشکلات تو معلوم شده. تو توی آشپزخانه مشکل داشتی، چون نمی تونستی کتاب آشپزی رو بخونی، مگه نه؟ (کاسپر سرش را پایین می اندازد). در ضمن نمی تونستی لیست پخش تدارکات رو بخونی و طرز کار با جاروبرقی رو هم نمی تونستی بخونی. (کاسپر سرش را تکان می دهد). ستون های روزنامه رو هم نمی تونستی بخونی. (کاسپر سرش را تکان می دهد). کاسپر، فکر کنم بهتره راجع به چیزی صحبت کنیم که اسمش سواد آموزیه. (مک کلان به پارکر و لی نگاه می کند، که آنها هر دو سرشان را به نشانه تأیید تکان می دهند). بیا، اسمت رو تو این برنامه می نویسم. (همگی خارج می شوند).

موسیقی انتقالی

راوی: یک سال و نیم بعد، آقای مک کلان، کاسپر را در کتابخانه زندان دید.

صحنه ۶: کتابخانه زندان. میزی در وسط صحنه قرار دارد.

(کاسپر با کاغذ و کتابی در دست از سمت چپ صحنه وارد می شود و وسایلیش را روی میز میگذارد. مک کلان از سمت راست وارد می شود).

مک کلان: امروز برات یه نامه اومد. (کاسپر سرش را تکان می دهد). میتونی بخونیش؟

کاسپر: (با خوشحالی سرش را تکان می دهد و شروع به خواندن نامه می کند). ملوین کاسپر با عفو مشروط آزاد می شود.

مک کلان: و این تازه اول همه چیزهای خوبیه که قراره بخونی. مبارکت باشه و موفق باشی، کاسپر. (با هم دست می دهند و خارج می شوند).

پایان

صدای راوی: وقتی درهای زندان به روی کاسپر باز شد و آزادی دوباره به او لیخند زد، توانایی خواندن کاسپر به او امکان داد که وارد دنیای جدیدی بشود که پر از آگاهی، امکانات و امیدهای زیبا به آینده بود.

نکات تولیدی:

قابلمه باید به میز متصل باشد و قاشق هم داخل آن باشد.

برای صحنه پنجم، اگر صحنه به اندازه کافی بزرگ باشد، می تواند به دو قسمت تقسیم شود و به جای دیوار جدا کننده، صدای باز و بسته شدن در و صدای در زدن می تواند مفهوم وجود دو اتاق را القا کند.

می توان نوارهای رنگی را موقع نشستن کاسپر روی نیمکت به یونیفرم او چسباند.